

خاطرَاتِ تَن

احلام مستغانمی

مترجم:

رضا عامری



۱۳۹۶

فصل اول

هنوز حرف‌های آن روزت را به‌خاطر دارم:

«رخداد زندگی ما، عشق بود و آنچه اتفاق نیفتاد، ادبیات بود.»

و امروز، بعد از آن‌که همه‌چیز به پایان رسیده، می‌توانم بگویم: دردِ ما گوارای ادبیات باد، چقدر بزرگ است وسعت چیزهایی که اتفاق نیفتاد. چیزهایی که امروز می‌توان چندین کتاب در مورد آن‌ها نوشت.

و تبریک به عشق هم...

چه زیباست آن‌چه برای ما اتفاق افتاد... چه زیباست آن‌چه اتفاق

نیفتاد... و چه زیباست آن‌چه اتفاق نخواهد افتاد.

تا امروز فکر می‌کردم که امکان نوشتن درباره‌ی زندگی‌مان وجود

ندارد، مگر زمانی‌که از آن شفا پیدا کنیم؛ یعنی زمانی‌که بتوانیم زخم‌های

قدیمی را با قلم لمس کنیم، بی‌آن‌که دوباره اندوهگین شویم. زمانی‌که بتوانیم

بدون دل‌تنگی، بدون جنون و بی‌هیچ کینه‌ای، پشت سرمان را نگاه کنیم.

واقعاً این امکان وجود دارد؟

ما از حافظه‌هامان شفا نمی‌یابیم.

برای همین است که می‌نویسیم؛ برای همین است که نقاشی می‌کنیم و

برای همین است که بعضی‌هامان می‌میریم.